

## وضع اجتماعي مردم در عهد سلطان محمود غزنوي

با توجه به نوشته جناب رفعت حسيني که ميگويد:

« کاری شگرف خواهد بود؛ اگر روزی ، پس از یک هزار سال { نوری } ، آدمی در خاکستان افغانستان پروید که یک کارگسترده پژوهشی برای تماشای پدیده بیدادگری و استبداد در عهد ستم بارگی شاهان ستمگر و خون ریز غزنوی ، در پیرامون زندان قلعه نای بسر رساند.»

این بررسی تاریخی تقدیم حضورشان میگردد!



تصویر سلطان محمود غزنوی از گوگل



عکس ها از مقاله جناب رفعت حسینی



بالاحصار غزنی، پایتخت سلاطین غزنوی

**مدخل:**

مؤسس سلسله غزنویان ، ناصرالدین سبکتگین پدر سلطان محمود و داماد الپتگین ، یکی از غلامان بجاه و مقام رسیده سامانی بود. [۱] ولی سلطان محمود بیش از کلیه سلاطین غزنوی ، برای کشور گشائی و کسب افتخارات سعی و کوشش کرده، چنانکه «ادوارد براون» انگلیسی مینویسد:

دپانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين تاسو په درنښت همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادښت: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

« سلطان محمود بدون شک یک سردار زبر دست بود. وی آل بویه را پس راند، قلمرو آل زیار را تصرف نمود، سامانیان را منقرض ساخت و در مدت ۳۳ سال سلطنت خود (از ۳۷۸ تا ۴۲۱ ق) دوازده بار پی در پی بر هند لشکر کشید و آن سرزمین را مسخر ساخت و بروسعت کشور یکه بدو رسید، بسی افزود و حدود آن از یک سو بخارا و سمرقند و از سوی دیگر گجرات و قنوج بود. کشمیر بخش وسیعی از هند شمال غربی را همراه با سیستان و خراسان و ری و طبرستان جزو قلمرو افغانستان ساخت. و سرانجام در سال ۴۲۱ هجری وفات یافت و پس از هفت سال بعد از مرگ وی (ظ: ۱۱ سال بعد از فوت سلطان محمود) شاهنشاهی بزرگی که پدید آورده بود، عملاً بدست ترکان سلجوقی افتاد.» [۲]

سلطان محمود غزنوی که دولت نیرومند خود را بر روی ویرانه های دولت سامانی بنیاد گذاشته بود، در موارد بسیاری از نظام خلافت تقلید میکرد. و با مطلق العنانی و خود کامه گی که خصلت نظام های فئودالی است ، چندین دهه بر سرزمین پهناوری از اصفهان در غرب تا قنوج در شرق فرمان روائی کرد. سلطان محمود رسم تحکیم بر روستائیان را در خراسان و نواحی هم مرز آن هم چنان ادامه داد و مناطقی را که هنوز وضع عشایری و قبیلوی در آنها از میان نرفته بود، تسخیر کرد و نظام اشرافی و فئودالی را در همه جا بر قرار ساخت.

بِقَوْلِ مُحَقِّقِينَ، زندگی سیاسی محمود غزنوی بابرادر کشی آغاز شد، زیرا پدرش سبکتگین فرزند دیگرش اسماعیل را به جانشینی خود برگزیده بود، ولی سلطان محمود بلا فاصله پس از مرگ پدر از نیشاپور به هرات آمد و بر اسماعیل شورید و او را در قلعه غزنین به محاصره گرفت و بآدادن امان راضی به تسلیم کرد، ولی پس از تسلیم وی را به زندان انداخت و در همانجا کشت. چندی بعد منصور دوم سامانی در بخارا علیه یک خان ترک که بر سمرقند حمله آورده بود، از سلطان محمود کمک خواست و سلطان محمود نماینده ای برای مذاکره به دربار او فرستاد، ولی در آنجا نماینده محمود طبق دستور محرمانه او با فرمانده ترک همدست شد و این دونفر پادشاه سامانی را خلع و سپس کور کردند و برادرش را در جای او نشاندند و بدین ترتیب خطری که میتوانست از جانب سامانیان متوجه محمود شود، برطرف شد. [۳] اکنون وضع مردم را در قبال لشکرکشی های سلطان محمود از نظر میگذرانیم.

### وضع مردم در قبال لشکرکشی های سلطان محمود و فقط سالی های متواتر :

لشکرکشی های سلطان محمود ، باعث رفاه و آسایش توده های مردم نشد ، بلکه بیشتر بر مشکلات اجتماعی آنان افزود. جنگ ها و حمله های سلطان محمود بر هندوستان گرچه منبع عاید سرشار برای او و لشکریان وی به حساب میرفت ، ولی توده های مردمی که در مسیر این لشکر کشی ها واقع بودند ، بیش از پیش دچار فقر و ناتوانی شدند. [۴]

سلطان محمود قبل از هر لشکرکشی ، از مردم مالیات های گزاف میگرفت. این مالیات ها بقدری سنگین بود که پس از وصول تقریباً اهالی برای امرار معاش خود چیزی نداشتند. باری سلطان محمود امر داد تا پولی که برای لشکرکشی ضرورت داشت در ظرف دو روز جمع شود ! این پول جمع شد ولی بگفته بارتولد، در حقیقت افسران مردم را مانند گوسفند پوست کشیدند. [۵] همین روش جابرانه ، موجب شد که اقتصاد مملکت سقوط کند. زیر مردم که اوضاع را ناپایدار و از غارت مستمر فیودال های محلی و عمال دولت بیمناک بودند، کمتر بکار های تولیدی تن در میدادند و چنانکه با ید بزرگت و کشاورزی مشغول نمی شدند. همین وضع ناگوار سبب شد که در اثر ظلم و خود کامه

گی خاندان محمد باحفص، عامل سلطان محمود در سیستان (۳۹۶-۴۰۰ ق) « چون مردمانی جابر بودند، سیستان را ویران کردند ... و اندر سنه ۴۰۰ هجری غله تنگ شد و قحط افتاد و خرواری گندم بدویست و چهل درهم شد و مردمان را رنج رسید، تا ماه رمضان این سال اندر آمد و خطبه بر سپاه سالار کردند امیر نصر بن سبکتگین، نرخ بحال خویش باز گشت و کارها نیکو تر گشت.» [۶]

[P<sup>1</sup>SEP] هنوز مردم از فقر و قحط زدگی بدر نیامده بودند که در سال ۴۰۱ هجری « و بآء بزرگ افتاد به سیستان و مردم بسیار مردند. » [۷] در همین سال در نیشاپور نیز قحطی سختی روی داد و عده زیادی از گرسنگی مردند، و مردم چنان لا علاج شدند که پشک و سگ و حتی آدم‌ها را می خوردند و کسی هنگام شب از بیم گرسنه گان از خانه بیرون شده نمی توانست. در اثر این قحط زدگی تنها در نیشاپور و جوار آن یکصد هزار انسان تلف شدند و این تلفات بقول بارتولد از تلفات لشکر کشی های سلطان محمود به هند زیاد تر بود. [۸]

[P<sup>1</sup>SEP] بگفته عتبی در بین فرصت در بازار های نیشاپور چهارصد من غله بدون اینکه خریداری داشته باشد، مانده بود. [۹] گرچه سلطان محمود امر داد تا به مردم گرسنه و بی چیز پول داده شود ولی این امر چندان سودی نکرد و باز هم توده مردم زیر بار مالیات های سنگین خرد میشدند. در همین آوان در غور نیز داد و فریاد مردم بلند شده بود و اهالی از دادن باج و خراج سر باز زدند. سلطان محمود خود با لشکری گران بسوی غور حرکت کرد و پس از قتل و خون ریزی بی حساب حصار پشلنگ را مسخر کرد و دوباره به پایتخت باز گشت. [۱۰] در این لشکرکشی غنایم فراوان بدست سلطان افتاد. [۱۱]

[P<sup>1</sup>SEP] برادر سلطان، امیر نصر در این آوان برای واری از امور سیستان به زرنج رفته بود (۴۰۲ ق) [۱۲] ولی کمکی لازم با مردم بینوا و وامانده از و بآء نکرد، بلکه با عودت او به غزنه، خواجه بومنصور خوافی عامل سیستان، کسانی را که از دست او به امیر نصر شکایت کرده بودند، توبیخ کرد و بسیاری را بگشت. این روش عامل، بیشتر سبب عصیان و طغیان مردم گردید. چنانکه مؤلف تاریخ سیستان می نویسد: « اما در روزگار وی ( خواجه بومنصور خوافی ) بسیار مردم عاصی شد، چون بولیت بوالقصر ملک، و طاهر بو محمد احمد طاهر «عریف» و بالیشان همیشه بسیار مردم و دواب بود و عصیان آورده بودند و این هر دو کشته شدند، و همیشه هزار مرد اندر سیستان بروزگار وی (خواجه بومنصور خوافی) عاصی بودند و او همی گرفت و همی کشت.» [۱۳]

مردم بینوای سیستان هنوز دست عامل محمود را از گریبان خود کوتاه نکرده بودند که به بلای خشم طبیعت گرفتار آمدند، بطوریکه در سال ۴۰۴ ق، برفی سخت در سیستان بارید: « چنانکه بسیار درختان و خرما بنان و کشت ها خشک گشت و سرای ها ویران شد از آن برف.» [۱۴] و « این همه اندر عمل خواجه بومنصور خوافی بود و او مردی با سیاست بود و مردم بسیار کشت سیستان. » [۱۵]

[P<sup>1</sup>SEP] این کشت و کشتار سبب دلسردی و عدم آسایش فکری و جسمی مردم میشد و طوریکه لازم بود، بکشت و زرع توجه نمی کردند و در نتیجه تولیدات زراعتی به پیمانانه کافی بعمل نمی آمد و به همین جهت در شوال ۴۱۸ هجری نرخ غله در سیستان بلند رفت، چنانکه « کیلی گندم به هفت درم شد.» [۱۶] و مردم توان خرید آن را نداشتند.

[P<sup>1</sup>SEP] در ری نیز سلطان محمود از ظلم و خشونت بی نظیری در حق مردم آن کار گرفت. مجد الدوله دیلمی پس از مرگ مادر کار دانش از اداره امور ری و تهران عاجز شده بود، و برای گوشمالی

دادن مخالفانش از سلطان محمود یاری خواست ، سلطان محمود که از مدتها قبل انتظار چنین روزی را میکشید، به ری رفت، ولی نخست خود او را به طمع ضبط خزاین دیلمیان بازداشت کرد، سپس بعنوان اینکه او مردی رافضی(شیعه) است و ری را پناهگاه رافضیان و فیلسوفان کرده است کشت، و کتابخانه بسیار نفیس وی را آتش زد. شرح این ماجرا را از زبان خواجه نظام الملک میشنویم :

« و سلطان محمودبن سبکتگین رحمة الله از جانب خدای تعالی به ری آمد با سپاه بسیار، و ایشان را به جمله قبض کردو چندان خواسته از هرنوع بجای آمدکه آنرا حد وکرانه نبود. و تفصیل آن در فتح نامه نوشت وبه خلیفه القادر بالله فرستاد، وبسیار دارها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بردرخت کشید، وبهری از آن را در پوست گاو بدوخت و به غزنین فرستاد. و پنجاه خروار دفتر و کتاب روافض و باظنیان و فلاسفه را از سراهای ایشان بیرون آورد وزیر اجساد آویختگان بفرمودسوختن . و این معامله آنوقت کرد که همه علما و ائمه شهر حاضر بودند ویزبان خود به درستی آن معترف شدند.» [۱۷]

درمجله التواریخ آمده که : «... فرمود تا بزرگان دیلم را جملگی بدار آویختندو عده ای رادر زیر درختهای آویختگان بسوخت و بیش از صد هزار کس از بد دینان را اگر هم بوحنیفه به علم بودندی بردار کشید.» [۱۸]

بیهقی نوشته میکند که «... محمود متواتر میگفت که من از بهر عباسیان انگشت در کرده ام در همه جهان ، و قرمطی می جویم تا از آنان هرکس را که یافته آید و درست گردد، بردارکشم.» [۱۹] بعد از فتح ری، سلطان محمود گزارش این فتح نامه را به خلیفه بغداد فرستاد وبه دریافت لقب «یمین الدوله» و «امین الدوله» مفتخرشد و باز به بهانه مبارزه با بددینی به قزوین و ساوه و ملایر نیز حمله کردکه در آن پنجهزار نفر به قتل رسیدند و پسر خود مسعود را به اداره آنها گماشت و خودبه غزنه بازگشت . [۲۰]

### طبقات مردم و طرز فکر سلطان محمود در مورد رعایا :

سلطان محمود اهالی کشور را بدو دسته تقسیم کرده بود : نیروهای نظامی و اهالی محلی. به سپاهیان معاش میداد و از آنها انتظار داشت که بدون چون و چرا تمام اوامر و فرامین او را اجرا کنند و از مردم عادی و رعیت انتظار داشت که تمام عوارض و مالیاتها را بپردازند. با این حال نباید تصور کرد که محمود خود را مسؤول تامین آسایش مردم میدانست، چنانکه در قحط نیشاپور و سیستان در سال های ۴۰۰ و ۴۰۱ هجری پروای مردم گرسنه را طوریکه لازم بود نکرد ، در حالی که ممکن بود مردم را از گرسنگی و مرگ نجات بخشد.

برای آشنا شدن بطرزفکر سلطان محمود ، واقعه تاریخی زیر جالب توجه است : زمانیکه سلطان محمود به هندوستان لشکر کشیده بود ، قراختائیان به بلخ حمله کردند ، چون مردم در مقابل مهاجمان پایداری نمودند ، قراختائیان نیز پس از فتح و غارت شهر بلخ مراجعت کردند. سلطان محمود پس از بازگشت از هند به بلخ رفت و بجای آنکه مقاومت مردم را بستاید ، بر عکس آنها را توبیخ کرد و گفت مردم حق مقاومت و مداخله در امور جنگی را ندارند. « قراختائیان برای آن شهر را خراب و آتش زدند که شما در مقابل آنها مقاومت کردید ، من باید قیمت تمام خسارت را از شما بگیرم ولی شما را می بخشم بشرط آنکه این عمل تکرار نشود.سلطان از شما مالیات ، هدایا، و سهمیه میخواهد تا شما را در پناه قدرت خود گیرد.» [۲۱]

بییهقی در این مورد مینویسد: « چون امیر محمود ببلخ رسید ، بازار عاشقان را که بفرمان او بر آورده بودند سوخته دید ، با بلخیان عتاب کرد و گفت مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد ؟ لاجرم شهر تان ویران شد و مستغلی بدین بزرگی از آن من بسوختند. تاوان این از شما خواسته آید . اما از آن درگذشتیم، نگرید تا پس از این چنین نکنید که هر پادشاهی که قوی تر باشد و از شماخراج خواهد و شما را نگهدارد، خراج باید داد ۰۰۰ چرا به مردمان نیشاپور و شهرهای دیگر نگاه نکردید که بطاعت پیش رفتند و صواب آن بود که ایشان کردند تا غارتی نیفتاد... » [۲۲]

سلطان محمود به جمع آوری مال و ثروت حرص زیاد داشت و گاه برای دست یافتن به زر و سیم و جواهرات دولتمندان ، آنان را به بی دینی، (بد دینی ) متهم میکرد و طرف با درک هدف سلطان خود را از شکنجه و فضیخت نجات میداد و ثروت و دارائی خود را به سلطان پیشکش میکرد. عزالدین ابوالحسن جزری معروف به ابن الاثیر(۵۵۵-۶۳۰ق) در باره سیرت محمود گوید:

« یمین الدوله محمود بن سبکتگین مردی خردمند، دیندار، نیکوکار و دارای دانش و معرفت بود... در او عیبی نمیتوان سراغ کرد جز آنکه در کار بدست آوردن مال از هر راه ممکن کوشش میکرد و حتی گویند شخصی در نیشاپور صاحب مال بسیار بود و خواسته زیاد داشت و خیلی ثروتمند بود. محمود او را به غزنه خواست و برایش گفت : « ما اطلاع گرفته ایم که تو مردی قرمطی هستی ؟ » آن شخص گفت : « من قرمطی نیستم مال و ثروت زیاد دارم، هرچند که خواهی بستان و مرا از این نام رهائی بخش و ببخشای ! » از او مال بستند و برایش بدرستی عقیده و ایمانش خط فرمان داد.» [۲۳]

### نمونه بی از غنائم جنگی سلطان محمود:

در فاصله سالهای ۳۹۲ و ۴۱۶ هجری ، یعنی در عرض ۲۴ سال محمود ۱۷ بار به عنوان جهاد به هندوستان لشکر کشیدکه هدف همه آنها غارت بتخانه های پر از جواهر و نفایس هند بود، نه مسلمان کردن مردم آن . بگونه مثال، در غارت بتخانه سومنات، این بنای کهن که یکی از عالی ترین نمونه های معماری هندی بود با ۱۴ گنبد طلایی آن ویران شد و خزانه آن که از گوهر ها و هدایای گردآوری شده در طول قرون انباشته بود، بتاراج کشیده شد. [۲۴]

شرح این غارتگری نه تنها هدف سلطان محمود را از این لشکرکشی هابرملامیکند، بلکه میزان جمع آوری غنائم و همچنان تلفات جانی و خسارات مالی سرزمین های لشکر زده محمود را نیز مجسم میکند. ناگفته نباید گذاشت که اساساً محمود بجای های لشکر میکشید که قبلاً اطلاعات کافی راجع به ثروت آن مناطق کسب کرده بود. اکنون به حکایت فتح سومنات از گردیزی توجه کنید :

« پیش او(محمود) حکایت کردند که بر ساحل دریای محیط شهری است بزرگ و آن را سومنات گویند و آن شهر هندوان را چنانست که مر مسلمانان را مکه. و اندر او بت بسیار است از زر و سیم و سومنات را که بروز گار سیدعالم صلی الله علیه و سلم از کعبه براه عدن گریزانند. بدانجا ست و آن را بزر گرفته اند و گوهر ها اندر او نشانده و مالی عظیم اندر خزینه های آن بت خانه نهاده اند. اما راه او سخت پر خطر است و مخوف و با رنج بسیار و چون امیر محمود رحمته الله این خبر بشنید او را رغبت افتاد که بدان شهر شود. چون بشهر نهرواله رسید ، شهر خالی کرده بودند و مردم آن همه بگریخته، لشکر را بفرمود تا علف برداشتند و از آنجا روی سوی سومنات



نهاد .... کشتی کردند هرچه منکر تر و بسیار کفار کشته شدند و آن بتان را همه بشکستند و بسوختند و ناچیز کردند و آن سنگ منات را از بیخ برکنند و پاره پاره کردند و بعضی از او بر اشتر نهادند و گنجی بود اندر زیر بتان ، آن گنج بر داشت و مالی عظیم از آنجا حاصل بود. چه بتان سیمین و جواهر نشان و چه گنج از دیگر غنیمت ها بر اشتران نهادند و به غزنین آوردند. « [۲۵]

بدون شک، بت سومنات یکی از گرانبها ترین آثار هنری هندوستان بود که بیست و شش ستون از چوب ساج آنرا نگاه میداشت ، بر فراز بت ۱۴ گنبد طلایی قرار داشت. بت را میان معبد قرار داده بودند و تاجی مرصع از جواهر بر سر او آویخته بودند. خزاین معبد پر بود از جواهرات گرانبهائی که زوار و راجه های هندی در طول سالیان دراز به آنجا فرستاده بودند. قیمت این ذخایر را که بدست سلطان محمود بتاراج رفت ، بیست ملیون دینار نوشته اند. [۲۶] بروایت دیگری، بهای این غنایم که محمود با ۲۵۰ فیل و ۵۳ هزار برده به غزنین انتقال داد، به چهل کرور دینار طلا بالغ میشد. [۲۷]

عوفی در جوامع الحکایات خود از این بت بگونه افسانوی یاد کرده میگوید که سلطان محمود در سومنات بتی دید در فضا معلق ، با شگفتی گفت : « این از عجایب ایام و نوادر اشیاء است. » بعد علما و حکمای لشکر را طلب کرد و سر این معنی از ایشان باز خواست ، گفتند : چهار دیوار است بتخانه را از سنگ مغناطیس بنا کرده اند و این بت آهنین است و چون از اطراف تجاذب مغناطیس بر این بت آهنین را برابر است در میان هوا ، معلق ایستاده است. [۲۸]

فرخی سیستانی که در سفرهای جنگی هندوستان همراه محمود بود، در قصیده ای بیدادگریهای محمود را در جامه مدح چنین توصیف میکند:

آن سال خوش نخسب و از عمر نشمرد	کاز جمع کافران نکند صد هزار کم
تا چند روز دیگر، از قلعه های صعب	ده خشت بر نهاده نبیند کسی بهم
ز نشان اسیر و برده شود مرد شان تپاه	تتشان حزین و خسته شود روحشان دژم

و زخون خلق شان همه برگوشه حصار

رودی روان شود به بزرگی چو رود زم

بروایت نویسنده روضات الجنات و تاریخ فرشته، سلطان محمود دریکی از فتوحات خود در هند، جیبال حکمران آن دیار را شکست داد و از او علاوه بر ثروت بی کران و پانصد برده و ۲۸۰ فیل بعنوان غنیمت، گردن بندی از گردن جیبال بدر آوردند که به نظر اهل فن در آن وقت ۱۸۰ هزار دینار قیمت داشت. [۲۹]

مؤرخین مینگارند که سلطان محمود، از مدرک این غنایم نه تنها خزینه خود را می انباشت ، بلکه عمارات عالی و زیبای مساجد و مدارس را در غزنه نیز اعمار می نمود. اما تأمین آن عمارات بر دوش مردم بود. [۳۰] بدین سان مخارج کمر شکن عمرانات محمود بر دوش مردم سنگینی میکرد، چنانکه مخارج سالیانه باغ محمودی و بازار عاشقان بلخ بحساب مردم بلخ گذاشته شده بود. [۳۱] باید توجه داشت که تنها سرزمین هند مورد تاخت و تاز سلطان محمود نبود ، بلکه در داخل

قلمرو خویش نیز بر علیه امرای مستقل محلی چون: سیستان، غور، غرجستان، بامیان، گوزگانان و بلخ و غیره میتاخت و پس از قتل و قاتل فراوان و مصادره اموال اشراف محلی دوباره به غزنین برگشت. مؤرخین متذکر شده اند که سلطان محمود هنگام جلوسش در خزانه فقط هشت میلیون درهم (معادل ۴۰۰ هزار سکه طلا) داشت ولی هنگام مرگ ۲۲۰ میلیون درهم معادل ۱۲ میلیون دینار طلا در خزانه موجود داشت. [۳۲]

میرخواند (در روضة الصفا) میگوید که، سلطان محمود دو روز قبل از مرگش، امر کرد تا تمام پول ها و جواهرات و نقودی را که در دوره سلطنت خود گرد آورده بود، در برابر او بگسترانند. پس از آنکه به جواهرات و سنگ های قیمتی و رنگ رنگ نگرپست، اشک حسرت ریخت، ولی دیناری از آن مال بکس نبخشید، بلکه امر داد بار دیگر جواهرات را به محل نخستین بر گردانند. [۳۳]

شایان ذکر است که زبان و فرهنگ فارسی در عهد این سلطان در اوج شکوفائی خود گام نهاد. شعراء و سخنوران این زبان از اقصی نقاط قلمرو او به دربار غزنه روی آوردند و هنر و استعداد خود را به نمایش گذاشتند. گفته میشود چهارصد شاعر در دربار غزنه جمع شده بودند. فردوسی، شاهنامه بزرگ و جاودان خود را در دربار این سلطان به پایه کمال رسانید. و قصیده سرایانی چون فرخی و عنصری و عسجدی و منوچهری و زینتی، ازرقی و عسجدی و بوحنیفه اسکافی و دانشمندی چون البیرونی و عبدالجلیل منجم سگزی و فقیه بوبکر حصیری، بو نصر مشکان و ابوالفضل بیهقی و ابوالخیر خمار و غیره در محیط پر دبدبه و پر هیمنه دربار غزنه به نام و نوائی رسیدند.

پایان

### مآخذ:

- [۱]- برخی الپتگین سپاهسالار نصر ابن احمد سامانی را که در ۳۴۹ هجری بحکومت خراسان نامزد شده بود و بعد در اثر تیره شدن مناسباتش با منصور بن نوح سامانی، غزنه را از امیر محلی متصرف و در آنجا اقامت گزید، مؤسس سلسله غزنویان میدانند. (تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی، جلد دوم ص ۱۳۵ ببعد)
- [۲]- تاریخ ادبی ایران، تالیف ادوارد براون، ترجمه علی پاشا صالح، ص ۵۴۹-۵۵۰، مقایسه شود با تاریخ مختصر افغانستان، از پروفیسور حبیبی، ص ۱۴۲، ج ۱ چاپ پشاور
- [۳]- دکتر شجاع الدین شفا، پس از چهارصد سال، ج ۲، ص ۶۳۴
- [۴]- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، چاپ ۱۳۴۴ ش، ج ۲ ص ۱۳۶
- [۵]- پارتولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای میانه، ترجمه علی محمد زهما، چاپ کابل ۱۳۴۴، ص ۲۰۵ ببعد
- [۶]- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرا بهار خراسانی، ۱۳۱۴ ش تهران ص ۲۵۵
- [۷]- تاریخ سیستان، ص ۳۵۹
- [۸]- تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای میانه، ص ۲۰۴
- [۹]- همان اثر، ص ۲۰۵
- [۱۰]- تاریخ سیستان، ص ۳۵۹
- [۱۱]- خواجه ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، چاپ افسیت کابل از روی چاپ دکتر فیاض صص ۱۴۱-۱۴۲
- [۱۲]- تاریخ سیستان، ص ۳۵۹
- [۱۳]- تاریخ سیستان، ص ۳۶۰

- [۱۴]-[۱۵]- تاریخ سیستان، ص ۳۶۰
- [۱۶]- تاریخ سیستان، ص ۳۶۱. مؤلف تاریخ سیستان از یک آفت دیگر در سیستان که در سال ۴۲۰ هجری حادث شده بود نیز یاد آور شده مینویسد: تگرگ در سیستان محشر کرد و خسارت کلی به محصولات رسید و حتی مرغان و پرندگان آبی هم از آن بسیار آسیب دیدند « چنانکه مرغان زره بسیار بمردند و بگرفتند که بال ایشان شکسته بود و یکی از آن تگرگ برکشیدند، ده درم سنگ ( تقریباً پنجاه گرام) بود.»
- [۱۷]- سیاست نامه، چاپ خلخال، تهران، ص ۷۷
- [۱۸]- مجمل التواریخ، چاپ بهار، ص ۴۰۲
- [۱۹]- تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض، ص ۲۲۷
- [۲۰]- دکتر شفا، پس از چهارصد سال، ج ۲، ص ۶۳۹
- [۲۱]- راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۱۳۷
- [۲۲]- تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض، ص ۷۲۹، بارتولد، ترکستان نامه، ص ۶۰۵
- [۲۳]- علی اکبر شهرستانی، سلطان محمود غزنوی، آریانا برون مرزی، شماره اول، سال دوم ص ۲۹
- [۲۴]- دکتر شفا، ج ۲، ص ۶۳۴
- [۲۵]- زین الاخبار گردیزی چاپ حبیبی، ص ۱۹۰
- [۲۶]- تاریخ اجتماعی ایران، جلد ۲ ص ۱۳۲
- [۲۷]- دکتر شفا، پس از هزار و چهار صدسال، ج ۲، ص ۶۳۶
- [۲۸]- عوفی، جوامع الحکایات، حکایت بت سومنات
- [۲۹]- داکترمددی، وضع اجتماعی دوره غزنویان، صص ۳۲۹-۳۳۸
- [۳۰]- تاریخ سیستان، ص ۳۵۹، نیز تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض، ص ۱۴۲
- [۳۱]- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۸
- [۳۲]- ترکستاننامه، ج ۱، ص ۲۰۷-۴۴ - وضع اجتماعی دوره غزنویان، ص ۳۱۱
- [۳۳]- مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۱۳۷